

تاریخ: ۵۸/۳/۲۳

بیانات امام خمینی در جمع گروهی از دانشجویان دانشگاه تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

اعمال ضد مردمی عمال اجانب در لباس طرفداری از توده‌ها

این گروه‌ها که در دانشگاه و در رسانه‌ها و در سطح کشاورزی و در سایر جاها مشغول سمپاشی هستند و با اسم ملت‌دوستی و ملت‌خواهی و به اصطلاح خودشان کمونیست مشغول فعالیت هستند، من گمانم این است که آمریکائی هستند. آمریکائی‌ها در هر جایک چیزی درست می‌کنند و در این ممالک اسلامی، صورت کمونیست و شبیه مارکسیست درست می‌کنند. دست آنها پشت سر اینهاست به حسب گمان من. باید از این آقایان که طرفدار توده‌ها هستند، پرسید که حساب کنند این طرفداریشان را. ما حسابش را می‌کنیم: زفراندم با مصالح توده مخالفت داشت؟! برخلاف مصلحت مردم بود؟! رژیم شاهنشاهی بزود و یک رژیم انسانی - اسلامی بیاید، این خلاف مصلحت توده بوده؟! اگر خلاف مصلحت توده بود، شما پس شاهنشاهی را می‌خواهید، پس شما کمونیست نیستید، شما آمریکائی هستید که رژیم طرفدار آمریکا را می‌خواهید. و اگر چنانچه برخلاف مصلحت ملت نیست (چنانچه نیست، همه می‌دانند که نیست) چرا مخالفت کردید؟ چرا صندوق‌ها را سوزانید؟ چرا مسلحانه از بعضی جاها جلوگیری کردید؟ چرا تحریم کردید؟

شما می‌گویید که طرفدار توده‌ها هستید، خوب توده‌ها هر چه می‌خواهند شما باید با آنها باشید. توده‌های ایران زفراندم را نمی‌خواستند؟! صد و نود و نه تقریباً رفتند رأی بدهند با آن اشتیاق؟ با آن وضع که همه می‌دانیم؟ حتی مریض‌ها، معلول‌ها رفتند و در بعضی جاها بعد از اینکه رأی را در صندوق‌ها انداختند، همان جا فوت شدند. به من این مطلب رسیده، اینهایی که وقت رأی‌دادنشان نبود مثل بچه‌های کمتر از سن رأی‌دادن، اظهار ناراحتی می‌کردند، یک عده‌شان اینجا جمع شدند من برایشان صحبت کردم، دل‌داری دادم به آنها. خوب، یک همچو چیزی که همه ملت می‌خواهد، چطور شد که این آقایانی که طرفدار ملت هستند مخالفت کردند؟

کشاورزی مخالف با مصالح مملکت ما و ملت ماست؟! اگر کشاورزی نشود، نفعش به جیب کی می‌رود؟ باید این را حساب بکنیم تا آقایان معلوم بشود چکاره‌اند. آنوقت که کشاورزان می‌خواستند تخم افشانی بکنند، اینها می‌رفتند مانع می‌شدند از آن، بعد که این را موفق نشدند و حالا می‌خواهند درو بکنند، می‌روند مانع می‌شوند. اگر کشاورزی ما محصول نداشته باشیم، آیا خلاف مصلحت ملت است؟

یک مسأله ایست که نباید شما بنشینید که من عمل بکنم و نه من هم باید بنشینم که شما تنها. ما هر دو باید دست به دست هم بدهیم، آنقدری که من می توانم من انجام بدهم و آنقدری که شما می توانید. شما انجام بدهید. جوان هستید، در مقابلشان بایستید، صحبت کنید، حرف بزنید، اشخاصی که می توانند در اینجا بیایند حرف بزنند، بروید پیدایشان کنید بردارید بروید دعوتشان کنید به دانشگاه، نشینید که من تعیین کنم، البته من آسید علی آقا را صالح می دانم برای این کار، لکن نشینید که من دعوت کنم. لازم نیست که یکی باشند، هر چند روز یک دفعه یک نفر، اجتماع کنید در همان دانشگاه و یک نفر از همین آقایانی که صحبت می توانند بکنند، حرف می توانند بزنند، بیایید دانشگاه صحبت بکنند برایشان. حاضر به صحبت هم اینقدرها نیستند اینها، فقط اخلاص می خواهند بکنند. در هر صورت من امیدوارم که مایوس نباشید و با قدرت جلو بروید و با قدرت دانشگاه را خودتان اصلاح کنید، هر معلمی که می بینید انحراف دارد بروید با او صحبت کنید، دعوا نکنید صحبت کنید بگوئید شماها این کاره هستید و این کاره نمی تواند در دانشگاه بیاید و رئیس دانشگاه یا استاد دانشگاه بشود. نمی شود. و البته اگر مسائلی باشد که من هم از دستم برآید که خدمت بکنم، من خدمتگزارم و می کنم و اگر چنانچه اینهایی که گفتید، باید به جایی رجوع بشود، بنویسید روی ورقه ای، بدهید اینجا تا من بنا آنها صحبت کنم تا درست بشود.

در اینجا امام در پاسخ سوالی که از طرح جهاد برای روستاها شده بود، چنین جواب فرمودند: بله، این مورد تایید است، لکن به طور مفید. من گفتم به آقایانی که آمدند پیش من راجع به این معنی، گفتم که این مورد تایید است، صحیح است این کار لکن باید اینطور نباشد که هر کس می خواهد برود در دهات و به اسم اینکه از طرف دولت آمده و هر کاری بکند، نباشد. باید به نظر معتمدین، اشخاصی که می شناسند آن اشخاص را، انتخاب بشود که گروه هایی که می روند در ده و اینها اگر که یک وقت گروه منحرف باشد، دهات را منحرف می کنند. این باید انتخاب بشوند از اشخاصی که متعهدند، از اشخاصی که صحیح اند. و البته یک خدمتی است به جامعه، این چیز خوبی است برای مملکت ما. و نیز امام در پاسخ سوال دیگر در مورد بعضی گروه ها، چنین بیان داشتند: بله، اینها مصیبت شان بدتر از آنهاست. یک وقت اینست که یک کسی می آید تکلیفش معلوم است. آنوقت که ما بچه بودیم، در خمین می گفتند امیر مفخم (آنوقت از بختیاری ها بود، آنجا رئیس بود در آنجاها) گفته بود که من سردار حشمت (این یکی از خوانین آنجا بود، یکی از شاهزاده ها بود) این تکلیفش معلوم است، دشمنی اش معلوم و دوستی اش هم معلوم، اما فلان آدم، گفته بود امان از این آدم که با ظاهر دوست است لکن کمر آدم را می شکند.

خطر دشمنان به ظاهر دوست و لزوم احتراز از آنان

این ظاهر دوست ها کارش مشکل تر از آن غیر دوست هاست. آنها تکلیفشان معلوم است ما می دانیم چه بکنیم. اگر یک همچو، حالا من نمی گویم که کسی اینطور است، من آنها را الان درست

نمی‌توانم بگویم، اما اینهایی که سر خود هر چه دلشان می‌خواهد گردن قرآن می‌گذارند، اینها کارشان مشککتر از آنهاست - هر کی دلش هر طوری - اینکه در صدر اسلام این کلمه مکرر وارد شده است که اگر کسی قرآن را به رأی خودش تفسیر کند «فلیتبوء» مقعده من النار» این جایش در آتش است، این بیش‌بینی یک همچو مطالبی است که یک وقتی هر کسی به رأی خودش یک چیزی درست می‌کند، برخلاف آنکه می‌گوید قرآن، می‌خواهند درست کنند. اینها کارشان یک قدری مشککتر است برای اینکه - از - تشبث به قرآن می‌کنند.

من نجف که بودم، یک نفر از همین افراد آمد (قبل از این بود که آن منافقین پیدا بشوند آمد) پیش من، شاید بیست روز، بعضی‌ها می‌گفتند بیست و چهار روز، مدتی بود پیش من، هر روز می‌آمد آنجا و روزی شاید دو ساعت آمد، صحبت کرد، از نهج البلاغه، از قرآن، همه حرف‌هایش را زد من یک قدری به نظرم آمد که این وسیله است، نهج البلاغه و قرآن وسیله برای مطلب دیگری است و شاید، باید یادم بیاورم آن مطلبی که مرحوم آسید عبدالمجید همدانی به آن یهودی گفته بود. یک یهودی می‌گویند در همدان مسلمان شده بود بعد خیلی به آداب اسلام پایبند شده بود، خیلی زیاد، این موجب سوءظن مرحوم آسید عبدالمجید که یکی از علمای همدان بود شده بود که این قضیه چیست. یک وقت خواسته بودش، گفته بود که تو مرا می‌شناسی؟ گفت بله. گفت: من کیم؟ گفت: شما آقای آسید عبدالمجید. گفت: من از اولاد پیغمبرم؟ گفت بله. تو کی؟ من یک یهودی بودم و پدرانم یهودی بودند و تازه مسلمان شده‌ام. گفته بود نکته اینکه تو تازه مسلمان که همه پدرانت هم یهودی بودند و من همه سید و اولاد پیغمبر و ملا و این چیزها، تو از من بیشتر مقدسی، این نکته این چیست؟ من شنیدم که از آنجا گذاشت و رفت معلوم شد حقه زده، یک قضیه‌ای بوده، می‌خواست با صورت اسلامی کارش را بکند. در یهودی‌ها این کارها هست. من به نظرم آمد که این قضیه، اینقدر نهج البلاغه و خوب، من هم یک طلبه هستم من اینقدر نهج البلاغه خوان و قرآن و اینها نبودم که ایشان بود. ده، بیست روز من گوش کردم به حرف‌هایش، جواب به او ندادم، همه‌اش گوش کردم و آمده بود که تایید بگیرد از من، من هم گوش کردم و یک کلمه هم جواب ندادم فقط اینکه گفت که ما می‌خواهیم که قیام مسلحانه بکنیم، من گفتم نه، قیام مسلحانه حالا وقتش نیست و شما نیروی خودتان را از دست می‌دهید و کاری هم ازتان نمی‌آید. دیگر بیش از این من به او چیزی نگفتم. او می‌خواست من تاییدش بکنم. بعد هم معلوم شد که مسأله همانطورها بوده. بعد هم که آقایان آمدند، از ایران هم برای آنها اشخاصی سفارش کرده بودند که اینها را تایید کنید، اینها مردم کذائی هستند، فلان، معذک من باور نکردم. حتی از آقایان خیلی محترم این تهران چیز کرده بودند که اینها مردم چطور هستند و من باورم نیامده بود. اینهایی که اینقدر از قرآن و از نهج البلاغه و از دیانت زیاددم می‌زنند و بعد جملات قرآن را یک جور دیگری غیر از آنچه باید معنا می‌کنند و جملات نهج البلاغه را یک جور دیگری غیر از آنچه که باید معنا می‌کنند، اینها را نمی‌توانیم

چیزها می نویسند و در بلاکار دشان می نویسند و منتشر می کنند. همین، همین فقرات نهج البلاغه را این
بعثی هائی که اصلاً کاری به این مسائل ندارند، اینها را می نویسند و به دیوارهای نجف و به خیابان های
نجف منتشر می کنند. به اینها ما نمی توانیم، من نمی گویم چه جورند، ممکن هم هست که یک نفرشان
صادق باشد یا شاید اشتباه داشته باشد، لکن ما نمی توانیم به آنها اعتماد کنیم، به آنها نمی شود اعتماد
کرد.

سپس یکی از دانشجویان سؤال کرد: در مقابل، موضع ما چگونه باید باشد؟
امام در جواب فرمودند: موضع شما همین است که با آنها خیلی دوستانه نباشید، البته نباید
طردشان کرد، نباید درگیری با آنها کرد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته